

تقدیرنامه اسماعیل بخشی

مردم ایرانم درود

اسماعیل چگونه می‌تواند محبت سرشارتان را فراموش کند چگونه می‌تواند در یادتان نباشد هنگامی که شما در سخت‌ترین لحظات زندگی ام به یادم بودید و مهرتان را بر من و خانواده ام بارانیدید، در روزهای گذشته در شرایطی بودم که نه قلم یاری می‌کرد و نه ذهن و جانم، حتی واژه‌ها هم بامنی بیگانه شده بودند اما دیگر تاب این بار سنگین را ندارم، پس می‌کوشم با روح پریشانم، لکنت زبانم و قلم لرزانم، در ثنای قطره‌ای از مهرتان چیزی بنگارم.

ابتدا یاد میکنم از کارگران رنج‌دیده و با وفای هفت تپه و خانواده‌ی بزرگوارشان که تا روز آخر در کنار خانواده ام بودند و امروز که پس از گذشت چهل روز در محل کارم حاضر شده‌ام با اینکه دیگر معنای آزادی را دیگر نه می‌فهمم نه درک میکنم اندکی احساس آزادی کردم، ای آزاد دلان یاد میکنم از تمام هم‌طبقه‌ای‌های کارگرم و از تمام تشکلات و سندیکا‌های کارگری کشورم که حامی برادر کوچکشان بودند

یاد میکنم از معلمان عزیزم، جامعه‌ی پزشکان و پرستاران مهربانم، بازاریان و تمام اصناف و انجمن‌هایی که مهر و زانه برایم مهرورزیدند

یاد میکنم از هنرمندان و نویسندگان و شاعران خوش فکر و خوش ذوق کشورم و بسیار خاص و خیلی ویژه یاد میکنم از دانشجویان عزیزم، دانشجویان نازنینم، شاپرکان زیبای میهنم، فرزندان رعنا، سرزمینم دوستان دارم

و در آخر در جواب همه‌ی عزیزانم که در ایام بازداشت شعار «من هم اسماعیل بخشی هستم» را یا گفتند یا نوشتند تا هم مرا حامی باشند و هم خانواده‌ی غمگینم را دل آرام، پاسختان میدهم:

«من هم فدایی شما هستم»

پ ن: عکس اول مربوط به امروز است که در محل کار حاضر شدم و عکس دوم مربوط به روز اول آزادی ام و نهالم است

